درس ششصد و هجدهم

بحث تمایز و تمیّز شیء از غیر (۲)

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

صحبت راجع به امتیاز و تعیّن بود و عرض شد که مسئلهٔ تشخّص با مسئلهٔ تعیّن متفاوت است؛ تعیّن عبارت از امتیاز است و امتیاز افتراق بین شیء و شیء دیگر است، همین‌که دوئیت ملاحظه بشود یعنی امتیاز هست، این با او فرق می‌کند. حالا این افتراقش به‌واسطهٔ چیست و منشأ این افتراق چیست، آن یک مطلب دیگر است. چنانچه مرحوم آخوند می‌فرمایند و قائلین به اصالت وجود به این مسئله معتقد هستند، یا برگشت آن به خود نحوهٔ وجود است یااینکه تحقق ماهیت است که بنا بر قاعدهٔ اصالت ماهیت مسئله به او برمی‌گردد، حالا کاری به صحت و سقم آن نداریم ولی در اینجا می‌خواهیم بگوییم که مسئلهٔ امتیاز با مسئلهٔ تشخّص فرق می‌کند بسته به این است که تشخّص چطور باشد.

نحوهٔ امتیاز یک شیء از شیء دیگر

روی این جهت امتیاز یک شیء از شیء دیگر یا

به نفس همان حقیقت شیء است که امتیاز ذات باری از سایر موجودات و مخلوقات که خود ذات باری از حیث وجود و از حیث إنیّت یعنی همان خصوصیت و شیئیّت ذات باری با سایر موجودات متفاوت است؛ زیرا آن در لامرتبه‌ای و لاحدّی و لاقیدی قرار دارد، وجودی است به این نحو که حد، قید، مرز، شکل و ماده ندارد و محوضت در تجرد دارد. این خصوصیت ذات باری است که به‌واسطهٔ این خصوصیت از سایر مخلوقات و مظاهر متشخصّه متفاوت است. بقیه همه دارای حدّ می‌باشند حتی اگر حدّ آنها وجودی هم باشد یعنی حدّشان حدّ ماهیتی به‌عنوان جنس و فصل و اینها نباشد بلکه همان مرتبهٔ وجودی باشد باز در اینجا با ذات باری از نقطه‌نظر سِعی و عدم تقیّد و اطلاقیّتی که در وجود باری هست و در وجود آنها این اطلاقیّت نیست متفاوت است.

تفاوت عالم ارواح و عالم ملائکه با ذات باری

بنابراین عالم ارواح با عالم ملائکه بااینکه آنها وجود مجرد هستند و حدّ ماهوی آنها حدّ وجودی آنهاست و دارای جنس و فصل نیستند درعین‌حال با

ذات باری متفاوت هستند و از این نقطه‌نظر خیلی از دقائق و ظرائف در اینجا روشن و مشخص می‌شود که این حقائق وجودیهٔ مجرده ارتباطشان با حقایق مادی و نفوس به چه کیفیت است و چگونه ارتباط برقرار می‌کنند و چگونه انسان این ارتباط را ادراک می‌کند.

کیفیت ارتباط حقائق وجودیهٔ مجرده با حقائق مادی

این ارتباط عبارت از حضور این نفوس مجرده در ظرفی است که نفس در آن ظرف استقرار دارد، و در هر مرتبه‌ای که در آن مرتبه قرار دارد. وقتی که شما برای نماز آماده می‌شوید یک‌مرتبه می‌بینید حالتان با حال پنج دقیقهٔ قبل فرق کرده است، وضو که می‌گیرید در این وضو می‌بینید حالتان تفاوت کرد، نماز که می‌خوانید ـ به شرط حضور قلب ـ احساس می‌کنید که این نماز شما را در یک وضعیت قرار داده است که آن با قبل فرق می‌کند. این نحوهٔ از ادراک همراه با حضور و علم حضوری انسان نسبت به حضور ملائکه است و همین‌طور علم حضوری ملائکه نسبت به وجود انسان و حقیقت ملکوتی انسان است که اگر این حضور نباشد حال ما

هم فرقی نخواهد کرد؛ یعنی حال در وقت نماز با غیر نماز فرقی نخواهد کرد.

بی اثر بودن نماز افراد مخالف و معاند

بنابراین نمازی را که عُمَر می‌خواند با قبل از نمازش تفاوت نخواهد کرد بلکه ﴿وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارٗا﴾[1] شیطان در نماز افراد مخالف و معاند حضور عینی و علمی پیدا می‌کند، نه رحمان و ملائکه! چون همان‌طوری‌که نفوس ملائکه نفوس مجرده هستند، نفوس شیطان هم یک نحو تجردی دارد، البته نه مثل آنها منتها از نقطه‌نظر احاطهٔ بر صور مثالی انسان این قدرت را دارد که در آنجا حضور پیدا کند و حضورش آن کدورتی است که ما در موقع گناه احساس می‌کنیم، این حضور شیطان است. در فضایی که در آن فضا گناه هست، وقتی انسان وارد بشود یک‌دفعه قلبش می‌گیرد و یک‌دفعه قبض می‌شود.

حضور شیطان در مجلس روضه

چند وقت پیش ما به مجلسی رفتیم که مجلس

---

[1] . سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۲. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۵: «اما برای ستمگران زیاد نمی‌کند، مگر وبال و خسران را.»

روضه‌ای هم بود، تا وارد مجلس شدیم دیدیم چقدر قلبمان گرفت، چه کدورتی پیدا کردیم، بقیه از دوستان هم که چند نفر بودند آنها هم اتفاقاً گفتند که عجب! چرا مجلس این‌طوری بود؟! گفتیم: مثل اینکه شما هم از برکت شیطان مستفیض شدید! شیطان هم برکت دارد! ﴿إِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ﴾[1] آن مجلسی که برای أنانیّت درست شده است، برای ترفّع درست شده است، برای شعار درست شده است، برای اینکه بگویند: ما هم هستیم درست شده است، برای اینکه پرچم بزنند و اعلام کنند که مردم بیایند و نشان بدهند درست شده است، در آن مجلس امام حسین علیه‌السّلام وجود ندارد، امام حسن علیه‌السّلام در آن مجلس نیست، پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در آن مجلس نیست، در آن مجلس شیطان هست؛ حضرت شیطان هم خیلی مقام دارد! آن منبری که دارد صحبت می‌کند شیطان قرین اوست و به او مطالب را القاء می‌کند که آقای

---

[1] . سوره انعام (۶) آیه ۱۲۱. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۳۱:
«شیاطین به سوی دوستان خود خبر می‌دهند.»

فلان، فلان کار را کردند و... آیا این مطالب را جبرائیل از باب شعار دین به او القاء می‌کند یا شیطان دارد در دهانش می‌گذارد؟! جبرئیل که بلند نمی‌شود برای این مردک فلان و فلان کند. شیطان می‌آید که این‌طور بگو، این‌طور حرف بزن و کلمات را این‌طوری بچین، ترکیبات را این‌طوری بیاور؛ مجلس را عظمت ببخشید، مجلس را بالا ببریم، مجلس را بهتر تمام کنیم و... خلاصه مشخص است که بازی و تئاتر است.

جبرائیل، میکائیل، عزرائیل، اسرافیل، ملائکه، روح‌الامین، روح‌القدس و اینها تئاتر بازی نمی‌کنند، فیلم بازی نمی‌کنند، فیلم بازی کردن و تئاتر بازی کردن کار شیطان و کار جنود شیطان است. هرجا رفتید و دیدید که مسئله از این قرار است، یکی هم کنار آن آقایی که حرف می‌زند بنشانید، او دارد به او می‌گوید که این‌طور بگو. آن احمق خودش نمی‌فهمد از کجا دارد می‌خورد و دارد به او وارد می‌شود، ولی شیطان که می‌فهمد از کجا دارد به او وارد می‌کند. این‌طور نیست؟! خدا نکند آدم در یک هم‌چنین موقعیت‌هایی قرار بگیرد که بخواهد شیطان

به او وارد [دخول] کند! تا انسان می‌بیند که حالش فرق کرد معیار را باید درنظر بگیرد، میزان را باید سنجش بگیرد، آن می‌رود یک آقایی دیگر می‌آید، همه در راستای تثبیت و اثبات حرکت می‌کنند، هیچ‌کدام از اینها در راستای ثبوت حرکت نمی‌کنند، همه در راستای اثبات است.

امام حسین علیه‌السّلام سبب نان و شهرت یک عده

بندهٔ خدا امام حسین علیه‌السّلام که هزار و چهارصد سال پیش شهید شد برای عده‌ای نان و شهرت آورد. حالا اگر امام حسین و ائمه علیهم‌السّلام نبودند، ما می‌خواستیم چه‌کار کنیم؟! گردن یکی دیگر را می‌گرفتیم، یک مظلوم دیگر از همین مظلومان تاریخ را پیدا می‌کردیم، مظلوم زیاد هستند! اگر مسلمان نبود سراغ یهودی‌ها می‌رفتیم! سراغ مسیحی‌ها می‌رفتیم! بالأخره ژان دارکی پیدا می‌کردیم یا گالیله و آنها را می‌آوردیم برایشان مجلس روضه می‌گرفتیم! چون هدف امام حسین علیه‌السّلام نیست بلکه هدف نفس است که الآن در قالب امام حسین علیه‌السّلام می‌تواند خیلی بیشتر خودش را نشان بدهد و به مقصد برسد، به آرزوها و

اهداف و اغراضش برسد. اما اگر یک روز آمد و دیگر مردم به روضهٔ امام حسین علیه‌السّلام رغبت نشان ندادند، سراغ امام زین‌العابدین علیه‌السّلام رفتند، می‌بینید این روضه تعطیل شد و روضهٔ امام زین‌العابدین علیه‌السّلام شروع شد.

مثلاً اگر مردم تصمیم بگیرند و بگویند که ما این دفعه اعتصاب می‌کنیم و از امروز من‌باب‌مثال روز سه‌شنبه هرکجا که روضهٔ امام حسین علیه‌السّلام است نمی‌رویم، حالا وقت شهادت امام زین‌العابدین علیه‌السّلام الآن نیست، روز بیست و پنجم محرم است و تا آن موقع سه ماه یا چهار ماه مانده است ولی از الآن به پیشواز می‌رویم، چهلّه می‌گیریم! می‌گوییم که خیلی امام زین‌العابدین علیه‌السّلام مظلوم بود، باید روضهٔ دهه گرفت و باید ... خب آن آقا هم تنهایی نمی‌آید آنجا بنشیند، وقتی ببیند مردم نمی‌آیند می‌گوید که باید یک روضه‌ای بگیریم که مردم بیایند. همه که مثل مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ نیستند که وقتی به مرحوم آقا گفتند: آقا الآن این مجلس دیگر گنجایش ندارد، اجازه می‌دهید که درب اتاق عقب را باز کنیم و یک اتاق را اضافه کنیم،

یعنی به‌اندازهٔ نصف اینجا بیشتر فضا اضافه کنیم، فرمودند: نه‌خیر! مکان همین است، اتاق همین است، هرکسی می‌خواهد زود بیاید! ما پیش ایشان رفتیم که آقا [رفقا] می‌گویند که یک طبقه بالا بسازیم، افراد می‌آیند در کوچه می‌نشینند. فرمودند: می‌خواهند زود بیایند، فقط جا همین حسینیه است و تمام! بروند در کوچه بنشینند! اگر مردم بر علیه روضهٔ امام حسین علیه‌السّلام اعتصاب کنند، این شخص خودش تنها می‌آید و می‌نشیند و به بنده و امثال بنده می‌گوید که بفرمایید منبر بروید و یک ساعت صحبت کنید و بعد روضه را هم با صدا بخوانید، اینها این‌طوری هستند. این اهل دنیا نیست لذا کنارش جبرئیل و میکائیل و ملائکه هستند. در مجالس غیر از اینها حضرت شیطان هست، شیطان را هم باید حضرت بگوییم تا رعایت احترام و فائقه ادا شده باشد!

علت تغییر صورت برزخی انسان

بله، شیاطین می‌آیند ﴿لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ﴾ کیفیت بیان، چرب حرف زدن، مجلس گرداندن، داغ نگه داشتن، توجه به فلان [را

یاد می‌دهند] لذا وقتی آدم از آن مجلس بیرون می‌آید خسته و کسل است و یک مشت چرت‌وپرت و مزخرف شنیده است و اصلاً حال ندارد! انگار هرچه رمق داشته است از او گرفتند؛ هرچه رمق و جان و قوه داشته همه را گذاشته است ولی وقتی از، مجلس [بزرگان] بیرون می‌آید می‌بیند یک چیزی‌اش می‌شود، یک حال دیگری دارد، یک وضع دیگری دارد، یک حال‌وهوای دیگری دارد، این برای علم حضوری است که در اینجا ملائکه با او اتحاد عینی پیدا کردند، نه‌اینکه ملائکه الآن در کنار این بیایند! آن حالی که شما در هنگام نماز یا در هنگام ذکر مصیبت سیدالشهداء با اخلاص، احساس می‌کنید وحدت عینی است، در این وضعیت است که مِیزی دیگر وجود ندارد یعنی وجود ملائکه و عالم ارواح به‌واسطهٔ اتحاد عینی که پیدا می‌کنند شما اینها را در خود می‌بینید، اگر اتحاد عینی پیدا نکردند برای شما فرقی نخواهد کرد. جبرائیل بیاید در کنار شما بنشیند، فرض کنید در مجلس امام حسین علیه‌السّلام هم بیاید بنشیند، به شما چه مربوط است؟! هیچ‌طوری‌که نمی‌شود، او کناری نشسته است مثل

رفیق شما که کناری می‌نشیند و سرش به کار خودش است و شما هم سرتان به کار خودتان است ولی اینکه شما حالتان برمی‌گردد و منقلب می‌شود و از وضعیتی به وضعیت دیگر درمی‌آید برای این است که دوئیت برداشته می‌شود و وحدت حاصل می‌شود حالا چه با ارواح روحانیین باشد، چه با نفوس خبیثهٔ شیاطین و ابالسه باشد تفاوت نمی‌کند و این است که صورت برزخی شما را تغییر می‌دهد و به صورت حیوان درمی‌آورد، به صورت گرگ و سگ و خوک درمی‌آورد، به صورت انسان درمی‌آورد، به صورت ملائکه درمی‌آورد و اینها به‌خاطر جهت برداشتن مِیز است.

دوئیت لازمهٔ استقلال

پس در مِیز دوئیت وجود دارد که آن دوئیت لازمهٔ استقلال است؛ وقتی که آن وجود، وجود مستقل است این مِیز وجود دارد و وقتی که آن استقلال تبدیل به نوعی اتحاد شد در واقع آن مِیز هم ازبین می‌رود و وجود هم وجود علمی می‌شود و علم هم علم حضوری می‌شود و دیگر در آنجا حصود معنا ندارد و احساس این حالت در وجود خود یعنی

احساس جبرائیل امین! دقت می‌کنید کم‌کم چه می‌خواهم بگوییم! احساس حضور عینی که در وجود خود می‌کنید این همان احساس ملائکه است، احساس وجود و ارتباط با ملائکه است که به‌واسطهٔ این مسئله کم‌کم یکی‌یکی صور افاضه می‌شوند و مدام معانی، مفاهیم، صور و حقایق می‌آید و روشن می‌شود، در همین حال یک‌دفعه به نظر شما یک جرقه می‌زند که فلان قضیه این است، فلان آیه این معنا را می‌دهد، فلان مطلب این را می‌رساند، این وحی می‌شود، این حالتی که برای شما در این ارتباط با صور به‌وجود می‌آید [وحی است].

استمرار وحی بعد از زمان پیغمبر

حالا نگویید که در زمان سابق وحی بوده است و حالا دیگر وحی قطع شده است! بله، وحی نسبت به تشریع قطع شد؛ بله! از زمان رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم به بعد دیگر تشریع قطع شد و «**حلالُ محمدٍ حلالٌ أبَداً إلَی یومِ القیامَةِ وَ حرامُهُ حرامٌ أبَداً إلَی یومِ القیامة**».[1] این تمام شد و دیگر بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به امیرالمؤمنین

---

[1] . الکافی، ج ۱، ص ۵۸.

علیه‌السّلام و امام حسن و حسین علیهماالسّلام و تا حالا به امام زمان علیه‌السّلام هم وحی نمی‌شود، وحی در زمان پیغمبر به‌عنوان احکام تمام شد و تفاصیلش در نفس امام علیه‌السّلام وجود دارد ولی دیگر امام علیه‌السّلام نمی‌تواند آن حلال رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را حرام کند چون دیگر وحی قطع شده است، بله! ممکن است حلالی از دیدگان ما به‌واسطهٔ اخفاء و به‌واسطهٔ ظلم ظالمین و به‌واسطهٔ مسائلی حالا یا سماوی یا غیرسماوی مخفی مانده است و امام علیه‌السّلام می‌آید از آن حلال یا حرام پرده برمی‌دارد، احکام را تفسیر و تبیین می‌کند؛ این کار، کار امام علیه‌السّلام است ولی امام علیه‌السّلام دیگر نمی‌تواند تشریع بکند. امام زمان علیه‌السّلام هم باشد دیگر نمی‌تواند تشریع کند چون تشریع بعد از رسول خدا قطع شده است.

کیفیت وحی در باب افاضهٔ معانی

اما وحی در سایر مطالب دیگر مثل وحی در باب افاضهٔ معانی، وحی در باب افاضهٔ علوم، وحی در

باب «رَبِّ زِدنی فیکَ تَحَیراً»[1] وحی در باب سیر در اسماء و صفات کلّی الهی برای چه باید بعد از پیغمبر قطع شود؟! چرا قطع بشود؟! آنکه تشریع نیست، آنکه دیگر احکام حلال و حرام نیست، آنکه دیگر قواعد برائت و استصحاب نیست. پس آنها هستند و آنها هم هرکدام مراتب خودشان را دارند.

برداشت‌های اشتباه دیگران نسبت به وحی

و مطلب اینجاست که خیلی‌ها اشتباه کردند؛ هم آنهایی که خواستند وحی را به یک جاهای دیگر بکشانند و هم آنهایی که خواستند جواب بدهند همه به‌هم ریختند، همه خیال کردند که وحی مثل این است که یک فرشته به شکل کبوتر بال بزند و بیاید بنشیند مثل این هلی‌کوپترهایی که هستند صدا می‌کنند بیاید کنار پیغمبر بنشیند و دست در گوش پیغمبر بگذارد و کسی هم نشنود ـ چون وحی اختصاص به او دارد ـ ما هم او را به‌صورت دحیه کلبی و جوان زیبا و رعنا می‌بینیم و پیغمبر هم

---

[1] . الفتوحات المکیة، ج ۳، ص ۴۹۰. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۷۲: «پروردگارا پیوسته حیرت مرا نسبت به مراتب بی‌نهایت و اطلاقی اسماء و صفاتت بیشتر و بیشتر گردان.»

نگاهش می‌کند و قشنگ وحی را تلقی می‌کند، بعد هم می‌گوید: یا رسول الله اجازه می‌فرمایید؟! بفرمایید، دیگر خبری نیست و فعلاً امروز به این مقدار کفایت می‌کند و بعد عین هلی‌کوپتر با صدا بلند می‌شود و بالا می‌رود، اسم این را وحی گذاشتند! آقا اینکه وحی نشد، این هلی‌کوپتر بازی است! این وحی این‌طوری نیست. من که می‌گویم و شما می‌خندید ولی این واقعیت دارد یعنی برداشت مردم همین است و منظور از مردم فقط عامی و اینها نیستند بلکه عامی و عالمش این برداشت را از وحی می‌کند که وحی یک مسئله‌ای است که از خارج می‌آید و ... البته می‌گویند که فرد، فرد صالحی است! خیلی ممنون که نگفتید از دیوار بالا می‌رود! به زعم آنها پیامبر فقط از دیوار بالا نمی‌رود، پیغمبر دست در جیب کسی دیگر نمی‌کند! خوب است این مقدار احترام را برای پیغمبر گذاشتند!

تعریف صحیح از وحی

وحی همان اتحاد وجودی نفس نبی با عالم بالا

درحالی‌که اصلاً وحی این نیست و همان اتحاد وجودی است که نفس نبی با آن عالم بالا پیدا می‌کند

و به‌واسطهٔ آن اتحاد آن حقائق را در وجود خود احساس می‌کند و برای احساس این حقائق در وجود خود این اتحاد لازم است که این انسان بتواند به این مرتبه رسیده باشد.

لزوم مراقبهٔ خیال برای رسیدن به مرتبهٔ وحی

ما برای اینکه به این مسئله برسیم نیاز داریم روزه بگیریم، نماز بخوانیم، مراقبه بکنیم، فلان بکنیم، چهل روز بگذرانیم؛ «**ما أخلصَ عبدٌ لِلّهِ عَزَّوجلَّ أربعینَ صباحاً إلا جَرَت ینابیعُ الحِکمَةِ مِن قلبِهِ عَلَی لِسانِهِ**».[1] باید این کارها را انجام بدهیم تا به آنجا برسیم ولی نفس رسول خدا دیگر نیازی به اخلاص ندارد، در هر دقیقه‌اش آن اتحاد هست و هر دقیقه‌اش وصل هست و هر دقیقه‌اش وحدت هست اما ما برای اینکه خیلی کمتر از آنها یک هم‌چنین حالی برایمان پیدا بشود چهل روز باید رعایت اخلاص کنیم، نیّاتمان را پاک و درست کنیم، مراقبه کنیم آن‌هم نه مراقبه در عمل بلکه مراقبه در خیال و در این کلّه! مراقبهٔ در عمل که کاری ندارد خب معلوم است که ما و شما از دیوار بالا نمی‌رویم و این

---

[1] . عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۹.

چیز واضحی است! این مراقبه در اینجا مهم است که برای کسی [به راحتی] حاصل نمی‌شود.

بی معنا بودن ترک گناه برای امام!

ما باید همهٔ اینها را انجام بدهیم تا به آن وحدت برسیم ولی پیغمبر احتیاجی به این ندارد امام زمان علیه‌السّلام به اینها نیاز ندارد، امام زمان در وحدت است و کسی که در وحدت باشد در طهارت است، دیگر برای چه می‌خواهد [رعایت] اخلاص کند؟! نفس او فقط خلوص است، امام علیه‌السّلام در مقام اخلاص نیست! امام در مقام ترک گناه نیست که بیاید گناه ترک بکند؛ یعنی امام علیه‌السّلام هیچ‌وقت به ذهنش خطور کرده که از دیوار مردم بالا برود و بگوید که حالا به‌خاطر رضای خدا این کار را نمی‌کنم؟! این خنده‌دار نیست؟! این خنده‌دار نیست که من‌باب‌مثال امام علیه‌السّلام در مقام اخلاص بخواهد بگوید که من سرقت نمی‌کنم، در مقابلش مشروب باشد و بگوید که من به‌خاطر رضای خدا نمی‌خورم؟! اصلاً یک هم‌چنین موقعیت و وضعیتی معنا دارد؟! گناه برای امام زمان معنا دارد؟!

می‌دانید گناه چیست؟! یک سرسوزن و یک لحظه توجه از خدا به غیر خدا به‌نحو سلب سببیّت و سلب تأثیر است و این ذنب لا یُغفَر است که امام این را هم ندارد. اصلاً یک هم‌چنین چیزهایی به نظر ما خطور نمی‌کند، اینها چیزهایی است که از نظر ما اصلاً به‌وجود نمی‌آید.

نفس امام علیه‌السّلام اصلاً از مرتبهٔ مراقبه گذشته است، نه‌اینکه مراقبه نکرده است بلکه مراقبه کرده است و دیگر الآن از آن مرتبه گذشته است و به مرتبهٔ طهارت مطلق رسیده است. وقتی که به این مرتبه برسد هروقت جبرائیل بخواهد بیاید در باز است، هروقت ملائکه و روح‌الأمین بخواهند بیایند در باز است، نیازی به روزه گرفتن ندارد که امام روزه بگیرد کمی حالتش بهتر بشود و طهارت و تجردش بیشتر بشود! او نیاز به روزه گرفتن ندارد بلکه او همیشه در حضور هست، او همیشه در وصل هست و او همیشه در وحدت هست.

پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم همیشه در وحدت بود و تازه او به جبرائیل اجازه می‌دهد که

بیاید یا نیاید! نه‌اینکه وقتی جبرائیل بخواهد بیاید بگوید: یا رسول الله دو روز قبلش روزه بگیر چون می‌خواهم بیایم بر تو نازل بشوم! می‌گوید: می‌خواهم صد سال نیایی! این‌طور نیست که بگوید: دو روز قبلش روزه بگیر، نمازهایت را با حضور قلب بخوان، قشنگ روزی یک حزب قرآن ترک نشود، منِ جبرائیل می‌خواهم بر نفس تو نازل بشوم! پیامبر می‌گوید: صد سال نمی‌خواهد بیایی! تو باید بیایی اجازه بگیری! مگر عزرائیل نیامد و اجازه نگرفت؟! در زد و به صورت بشر مجسم شده بود که برای قبض روح حضرت اجازه بگیرد.[1]

اجازه گرفتن ملائکه برای نزول به اولیاء!

این اجازه برای همهٔ اولیاء است، حالا در آنجا مجسم شده است ولی این برای همهٔ اولیاء خدا است که باید اجازه بگیرد، کسی که به مقام بقاء حق رسیده است اینها همه باید از او اجازه بگیرند و این فقط اختصاص به آن حضرت ندارد! حالا این قضیه برای رسول خدا به‌واسطهٔ امتیازش اعلان و ابراز و اظهار

---

[1] . الأمالی، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۴۹.

می‌شود ولی این‌طور نیست که این مسئله اختصاص به آن حضرت داشته باشد بلکه برای آن کسانی که به مقام وحدت رسیدند و بقاء به بقاء الهی پیدا کردند آنها هم از نظر تکوین و از نظر همان ظهور و بروز حقائق و مسائل ظاهری دارای همان خصوصیات هستند.

فرق امتیاز با تشخّص

موارد متعدد امتیاز

بنابراین امتیاز یعنی دوئیت و افتراق و این با تشخّص فرق می‌کند لذا در اینجا مرحوم آخوند می‌فرمایند که امتیاز موارد متعددی دارد؛ امتیاز یا به خود ذات است یعنی خود ذات از ذات دیگری امتیاز پیدا می‌کند مثل ذات باری از سایر مخلوقات که امتیازش به نفس الوجود است یااینکه امتیاز به یک امر دیگری است که آن امر، امر زائد است و امر اضافهٔ بر آن شیء است که به‌واسطهٔ او آن صفت از حالت غیر خود امتیاز پیدا می‌کند. فرض کنید شخصی که جاهل است و به‌واسطهٔ علم متحوّل به یک وجود دیگری می‌شود و متصف به وصف دیگری می‌شود، در این شخص امتیاز است. یا امتیاز

به امر عدمی است؛ یعنی همان جنبهٔ عدمی در اینجا موجب امتیاز اوست. ایشان می‌فرمایند: من‌باب‌مثال یک شخص خیاط است و دیگری خیاط نیست، آن کسی که عدم الخیاطة در او هست از کسی که دارای یک هم‌چنین وصف است امتیاز پیدا می‌کند. یااینکه از امر وجودی و امر عدمی است؛ یک امر وجودی دارد که عالِم است و او عالِم نیست و او خیاط است و این خیاط نیست که هردوی اینها واجد یک وصف و فاقد یک وصف دیگر هستند، این هم درمقابل همین‌طور است و به این وسیله باز امتیاز از دیگری پیدا می‌کند، علیٰ‌کل‌حال مسئلهٔ امتیاز پیدا کردن با مسئلهٔ تشخّص فرق می‌کند. إن‌شاءالله تطبیق با متن برای جلسهٔ بعد باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد